

نسبت طالبان با دولت‌ها و جریان‌های معاصر: نمونه‌پژوهی دولت اشرف غنی و جولانی

سید مهدی حسینی خواه*

علی ملاموسی میبیدی**

چکیده

این مقاله مبانی مشروعیت حکومت از منظر طالبان را بررسی می‌کند و آن را با دو نمونه معاصر، یعنی دولت جمهوری افغانستان به رهبری اشرف غنی و هیئت تحریرالاشام به رهبری ابومحمد الجولانی مقایسه می‌کند و نشان می‌دهد طالبان مشروعیت سیاسی را بر سه اصل «حاکمیت الهی»، «استقلال کامل از سلطه کفار» و «مردمی‌بودن» استوار می‌دانند و هر گونه نظام مبتنی بر قوانین بشری، وابستگی خارجی و فقدان پشتوانه اجتماعی را فاقد مشروعیت شرعی تلقی می‌کنند. در همین چارچوب، طالبان دولت اشرف غنی را به دلیل ماهیت سکولار، وابستگی گسترده بنیادی به آمریکا و ناتو، و نداشتن مقبولیت مردمی، به عنوان حکومت طاغوتی رد کرده است. سپس با بررسی تبارشناسی فکری و ساختار حقوقی سیاسی حکومت جولانی نشان می‌دهیم که این حکومت هم با کنارگذاشتن شریعت، پذیرش قوانین بین‌المللی و سکولاریسم، همسویی با قدرت‌های غربی و بی‌توجهی به اراده عمومی، از منظر مبنایی تشابه جدی با دولت اشرف غنی دارد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که

* دانش‌پژوه سطح چهار، رشته تخصصی کلام مقارن، مؤسسه آموزش عالی حوزه‌ی انتمه اطهار (ع)، مشهد، ایران

mahdihoseini76@hotmail.com

** دانش‌آموخته دکتری مدرسی معارف اسلامی، دانشگاه تهران؛ استاد تخصصی حوزه‌ی فرق و مذاهب، حوزه علمیه قم،

قم، ایران

meybodi60@chmail.ir

بر اساس اصول ایدئولوژیک طالبان، حکومت جولانی نه فقط مشروعیت اسلامی ندارد، بلکه به سبب سکولاریسم و وابستگی خارجی، حتی از دولت جمهوری پیشین افغانستان هم فاصله بیشتری با الگوی حکومت اسلامی مد نظر طالبان دارد. **کلیدواژه‌ها:** طالبان، حاکمیت الهی، اشرف غنی، ابومحمد الجولانی، سکولاریسم، استقلال سیاسی.

مقدمه

مسئله «مشروعیت سیاسی» در اندیشه جریان‌های اسلام‌گرا، به‌ویژه پس از تحولات دو دهه اخیر در افغانستان و سوریه، به یکی از مناقشه‌برانگیزترین و در عین حال کم‌کاویده‌ترین حوزه‌های مطالعات سیاسی ایدئولوژیک تبدیل شده است. برخلاف رویکردهای غربی که مشروعیت حکومت را عمدتاً بر پایه مفاهیمی چون «حاکمیت ملی»، «رضایت عمومی» یا «سازوکارهای حقوقی مدرن» تحلیل می‌کنند، جریان‌های اسلام‌گرا چارچوبی کاملاً متفاوت و مبتنی بر الهی‌ات عرضه می‌کنند که در آن «حاکمیت الهی»، «استقلال از سلطه کفار» و «پیوند اراده مردمی با شریعت» جایگزین مبانی سکولار مشروعیت می‌شود. فهم این چارچوب، بدون تحلیل درون‌گفتمانی و ارجاع به متون، بیانیه‌ها و عملکردهای رسمی این جریان‌ها، ممکن نخواهد بود.

در این میان، طالبان به عنوان یکی از جریان‌ها که موفق به استقرار ساختار حکومتی پایداری شده‌اند، الگوی خاصی از مشروعیت سیاسی صورت‌بندی کرده‌اند؛ الگویی که نه فقط مبنای جهاد بیست‌ساله آن‌ها علیه نظام جمهوری افغانستان به رهبری اشرف غنی بوده، بلکه معیار داوری این جریان درباره سایر حکومت‌ها و بازیگران اسلام‌گرا هم محسوب می‌شود. طالبان با تأکید بر اصالت «حاکمیت الهی» نفی هر گونه وابستگی سیاسی نظامی به قدرت‌های خارجی و ادعای مردمی بودن حکومت، دولت جمهوری افغانستان را مصداق «حکومت طاغوت» دانستند و مشروعیت آن را به طور بنیادین مردود اعلام کردند. این چارچوب مفهومی صرفاً نوعی موضع سیاسی مقطعی نیست، بلکه در منظومه‌ای منسجم از ایدئولوژی الهی‌اتی و قرآنت‌آن‌ها از شریعت ریشه داشت.



در مقابل، تحولات اخیر سوریه و به قدرت رسیدن ابومحمد الجولانی و هیئت تحریرالشام، پرسش‌های جدیدی در باب نسبت «اسلام‌گرایی»، «حکومت» و «مشروعیت» پیش روی پژوهشگران قرار داده است. ادعای فاصله‌گیری این جریان از جهاد جهانی، تأکید بر مفاهیمی چون «حقوق شهروندی»، «قوانین بین‌المللی» و «حکمرانی مدرن»، و هم‌زمان استفاده ابزاری از نمادها و ادبیات اسلامی، وضعیتی دوگانه و مبهم ایجاد کرده است که تحلیل آن بدون مقایسه با الگوهای پیشین، از جمله تجربه دولت جمهوری افغانستان، ناقص خواهد بود. به‌ویژه این پرسش اساسی مطرح است که: آیا حکومت جولانی، با توجه به مبانی فکری و عملی خود، از منظر طالبان به عنوان یکی از شاخص‌ترین مدعیان حکومت اسلامی، واجد مشروعیت تلقی می‌شود یا آنکه در همان چارچوبی قرار می‌گیرد که پیش‌تر دولت اشرف غنی در آن طرد شده بود؟ با وجود اهمیت این مسئله، بخش درخور توجهی از آثار موجود یا به توصیف رویدادهای میدانی بسنده کرده، یا تحلیل‌ها را از منظر سیاست بین‌الملل و منافع قدرت‌های بزرگ سامان داده است و کمتر به مقایسه درون‌ایدئولوژیک میان این سه الگوی حکمرانی (طالبان، دولت اشرف غنی و حکومت جولانی) پرداخته است. خلأ اصلی پژوهش حاضر فقدان تحلیلی است که مشروعیت حکومت‌ها را نه بر اساس معیارهای بیرونی و سکولار، بلکه بر مبنای اصول اعلامی و ایدئولوژیک خود طالبان به عنوان معیار داوری بررسی کند.

بر این اساس، مقاله حاضر با هدف تبیین اصول مشروعیت حکومت در اندیشه طالبان و سپس مقایسه تحلیلی آن با دولت جمهوری اشرف غنی و حکومت هیئت تحریرالشام، در پی پاسخ به این پرسش محوری است که: با توجه به مبانی ایدئولوژیک طالبان، حکومت جولانی در کدام سوی طیف «مشروعیت-طاغوت» قرار می‌گیرد و این جایگاه چه نسبتی با موضع طالبان در قبال دولت اشرف غنی دارد؟ فرضیه اصلی پژوهش آن است که حکومت جولانی، از منظر طالبان نه فقط واجد مشروعیت نیست، بلکه به دلیل سکولاریسم، وابستگی خارجی و فقدان پشتوانه مردمی، در سطحی مشابه یا حتی فراتر از دولت جمهوری اشرف غنی، مصداق حکمرانی طاغوت تلقی می‌شود. بدین منظور ابتدا مبانی نظری مشروعیت در اندیشه طالبان را تبیین، و سپس دولت



اشرف غنی را در قالب نمونه‌پژوهی تحلیل می‌کنیم. آنگاه ساختار ایدئولوژیک و عملی حکومت جولانی را بررسی خواهیم کرد و در نهایت، با مقایسه‌ای تحلیلی، پیامدهای این مقایسه را برای فهم موضع طالبان در قبال تحولات جدید منطقه‌ای روشن خواهیم کرد.

۱. اصول مشروعیت حکومت از منظر طالبان

مشروعیت حکومت از منظر طالبان بر سه پایه استوار است: حاکمیت مطلقه الهی، استقلال از استکبار، و مردمی بودن که در ادامه به تفصیل به آن اشاره می‌شود.

۱.۱. اصل حاکمیت الهی در برابر حاکمیت بشری

در نظام اندیشه سیاسی طالبان، جهاد نه به عنوان غایتی بالذات، بلکه همچون ابزاری استراتژیک برای دست‌یابی به هدف متعالی «اقامه نظام اسلامی و حاکمیت الهی» تبیین می‌شود. هبت‌الله آخندزاده در تبیین مسئولیت‌های بنیادین این نظام، بر «حفاظت از قوانین الهی» تأکید می‌کند و می‌گوید: «بدانید که هدف غایی ما از جهاد، برپایی نظام اسلامی است. از مسئولیت‌های بنیادین نظام اسلامی پاسداری از دین، جان، مال، خرد، نسل و آبروی مسلمانان است. پس، از هر سخن، کردار و رفتاری که این ارزش‌های مسلمانان را به مخاطره می‌اندازد بپرهیزید» (الصمود، ۱۴۳۷، ش ۱۲۴: ۴). بر اساس این گزاره، مشروعیت عمل سیاسی و نظامی در گرو صیانت از «نظام اسلامی» دین، جان، مال، عقل و نسل است و هر گونه کنشی که این ارزش‌های حیاتی جامعه مسلمانان را به مخاطره اندازد، از منظر شرعی مردود، و اجتناب از آن الزامی است.

در خوانش هویتی این جریان، مداخله نظامی نیروهای آمریکا و ناتو، فراتر از نزاعی سرزمینی، در قالب نوعی تقابل ایدئولوژیک، دینی و «جنگ جهانی کفر علیه امت» تحلیل می‌شود. رهبر طالبان در بیانیه عید قربان سال ۱۴۳ شمس ۷ ه. ق. ضمن دعوت از همکاران داخلی قوای خارجی به بازنگری در مواضع خود، تصریح می‌کند: «آن‌ها باید بدانند که تهاجم آمریکایی‌ها و متحدانشان به افغانستان، در واقع بخشی از جنگ جهانی کفار علیه امت اسلامی است؛ جنگی که هدفش نابودی نظام اسلامی اصیل، به قدرت رساندن مزدوران دست‌پرورده خود و تحمیل قوانین مغایر با اسلام در سرزمین‌های

اسلامی، و همچنین ترویج افکار و فرهنگ خود در میان مسلمانان است» (الصمود، ۱۴۳۷، ش ۱۲۶: ۴). این سخن نشان‌دهنده آن است که اشغالگری در این گفتمان ابعاد سه‌گانه دارد: براندازی ساختار سیاسی اسلام، جایگزینی کارگزاران تحت‌الحمایه و موالی با کفار، و استحاله فرهنگی جامعه از طریق ترویج قوانین غیراسلامی و سکولارکردن مسلمانان. در این چارچوب، ایستادن در صف مقابل، در واقع یعنی پذیرفتن قوانین طاغوت و رفتن به جنگ خدا. لذا هبت‌الله آخندزاده می‌گوید:

بر کسانی که در صف دشمن ایستاده‌اند واجب است که در این موضع خطرناکشان، یعنی ایستادن در جبهه اشغالگران متخاصم، عمیقاً بیندیشند. بی‌تردید ایستادن در کنار کفارِ حربی، مخالفت صریح با فرمان‌های خداوند متعال و دستورهای پیامبر اوست؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «پس آنان که از فرمان او تمرد می‌کنند باید بترسند از اینکه فتنه‌ای [بزرگ] به آنان برسد یا عذابی دردناک دامن‌گیرشان شود» (همان).

در نهایت، تحلیل جنگ از منظر این جریان نشان می‌دهد که ابزارهای سخت‌افزاری و فناوریانه در مواجهه با اراده مبتنی بر ایمان به خدا و قدرت توحید ناکارآمد بوده است. ملاحظت‌الله، خطاب به نیروهای آمریکایی، می‌گوید:

آمریکایی‌ها باید بفهمند که ادامه جنگشان در افغانستان، افزایش بمباران هوایی، کشتار مداوم مردم فقیر افغانستان، به نمایش گذاشتن قدرت نظامی‌شان روی خاک افغانستان برای ترساندن مخالفان، پرتاب «مادربمب‌ها» بر زمین افغانستان برای آزمایش سلاح‌های جدیدشان، تلاش برای لکه‌دارکردن حیثیت مقاومت جهادی و تضعیفش از طریق ایجاد گروه‌های نظامی مقابل آن با نام‌های مختلف، و سپس تأمین مالی و تبلیغ برای آن‌ها، شعله‌ورکردن آتش اختلافات قومی، زبانی و قبیله‌ای میان مردم افغانستان و برافروختن فتنه‌های دیگر، هیچ یک، عوامل پیروزی آن‌ها بر ملت افغانستان را فراهم نخواهد کرد؛ زیرا مردم افغانستان هرگز در برابر قدرت اشغالگران تسلیم نمی‌شوند. پس نباید از تاریخ این ملت غفلت کنید. همین بس که شما شانزده سال از عمرتان را در جنگی بی‌حاصل تلف کردید، میلیاردها دلار هزینه کردید، اعتبار سیاسی و نظامی‌تان را زیر پا گذاشتید، تلفات سنگینی در میان سربازانتان دادید، بسیاری از مردم افغانستان را کشتید، بسیاری را معلول کردید، خانه‌های مردم را ویران کردید، زیرساخت‌های کشور را نابود کردید و افغانستان را به تلی از آوار تبدیل کردید. اگر فکر می‌کنید با حضور نظامی‌تان روی خاک ما و افزایش تعداد سربازانتان



می‌توانید اراده ما را بشکنید سخت در اشتباهید. راه‌حل مسئله این نیست که به درخواست دولت فاسد کابل، اشغال سرزمین ما را ادامه دهید؛ عقل حکم می‌کند که سیاست تجاوزکارانه‌تان را تغییر دهید و واقعیت‌ها را درک کنید. تعیین سرنوشت افغانستان و همه مسائل دیگر این کشور، فقط و فقط، به ملت افغانستان مربوط است. ملت غیرتمند افغانستان زیر بار فشار هیچ کس نمی‌رود و ولایت و قیومیت دیگران را در امور کشورش نمی‌پذیرد. افغان‌ها آزادی کشورشان و برقراری نظام اسلامی در آن را از جان خود عزیزتر و مهم‌تر می‌دانند (الصمود، ۱۴۳۸، ش ۱۳۶: ۲).

این متن با برشمردن هزینه‌های انسانی، مالی و اعتباری واشنگتن، بر این نکته تأکید می‌کند که آمریکا و دیگر طواغیت نباید به امت اسلام طمع داشته باشند، زیرا برخلاف آمریکا و دیگر طواغیت، مسلمانان به اتکای قدرت‌های مادی مبارزه نکرده‌اند، بلکه با عقیده جهاد و عشق به شهادت پا در این عرصه گذاشته‌اند. لذا محدودیت‌های مادی و فشارهای دنیوی نمی‌تواند مانع مبارزه و شهادت‌طلبی آن‌ها شود.

از نظر طالبان، اصل اساسی، برتری «حاکمیت خدا» بر «حاکمیت طاغوت» است (حقانی، ۱۴۴۳: ۳۳). در این دیدگاه، هدف اصلی از جنگ و سیاست، برپایی نظام اسلامی است و این هدف آن‌قدر اهمیت دارد که حتی از جان و مال انسان‌ها هم بالاتر شمرده می‌شود. از این منظر، هر گونه قانون بشری یا حکومتی که زیر سایه قدرت‌های طاغوتی‌ای شکل گرفته باشد که احکام الهی را به کناری نهاده و گرفتار «حکم بغیر ما انزل الله» شده‌اند، غیرقانونی و در تضاد با فرمان خداست. بنابراین، آن‌ها معتقدند پیروزی نهایی نه با ابزار و فناوری، بلکه با تکیه بر ایمان به دست می‌آید؛ چراکه در نظام فکری آن‌ها بندگی خدا و اجرای احکام الهی بر هر نوع مصلحت مادی و بشری مقدم است و ایستادن در برابر این آرمان، به معنای ایستادن در برابر اراده پروردگار تلقی می‌شود.

۱.۲. ضرورت استقلال از سلطه کفار

«استقلال از کفار» به عنوان یک اصل بنیادین دینی و سیاسی بارها در بیانیه‌ها و گفت‌وگوهای رسمی طالبان بازتاب یافته است. هبت‌الله آخندزاده در پیام عید قربان سال ۱۴۴۴ تصریح می‌کند که امارت اسلامی خواهان روابط سیاسی و اقتصادی سازنده

با همه کشورهای جهان، به ویژه کشورهای اسلامی، است، اما این روابط فقط در چارچوب احترام متقابل معنا دارد. از نگاه او، همان گونه که امارت اسلامی در امور داخلی دیگر کشورها دخالت نمی کند هرگز اجازه نمی دهد دیگران هم تحت هیچ عنوان و بهانه ای در امور داخلی افغانستان دخالت، یا برای این کشور دستورالعمل صادر کنند (الصمود، ۱۴۴۴، ش ۲۰۹-۲۱۰: ۴-۵). این یعنی استقلال، شرط اولیه هر نوع تعامل خارجی از دید طالبان است. طبق دیدگاه امارت اسلامی افغانستان، استقلال و رهایی از سلطه بیگانگان تنها راه رسیدن به پیشرفت و شکوفایی و برپایی حاکمیت خداست؛ زیرا هیچ کشوری نمی تواند در حالی که زیر فرمان طواغیت است به سوی تعالی پیش رود و قانون الله را اجرا کند (الصمود، ۱۴۴۴، ش ۱۹۹: ۳). البته آن ها تأکید می کنند که در مقابل دستورهای آمریکا و غرب ایستادگی کامل داریم و هرگز اجازه دخالت به آن ها نمی دهیم (الصمود، ۱۴۳۸، ش ۱۳۶: ۲).

تحقق امنیت و صلح واقعی بر پایه شریعت از اهداف عالی امارت اسلامی است، اما رهبران این جریان معتقدند در سایه اشغال، هرگز صلح به دست نخواهد آمد و تنها راه نجات، برپایی نظام اسلامی است. هیت الله آخندزاده در سال ۱۴۳۹ تصریح کرد که ملت افغانستان برای آزادی و برپایی این نظام اسلامی فداکاری های بزرگی انجام داده است و بر سر این اهداف بلند، با هیچ کس و به هیچ قیمتی معامله نخواهد شد (الصمود، ۱۴۳۹، ش ۱۵۰: ۲). این اراده به قدری استوار است که حتی استفاده آمریکا از «مادربمبها» یا تهدید به استفاده از بمب اتمی هم نمی تواند مانع خدمت آن ها به دین شود؛ چراکه آن ها خود را صرفاً خدمت گزار شریعت، و امتی مشتاق شهادت می دانند که تمام احکامشان در قرآن و شریعت روشن شده است (الصمود، ۱۴۴۴، ش ۱۹۹: ۳).

طاغوت ها باید درک کنند که ادامه جنگ، بمباران ها و آزمایش سلاح های جدید برای ترساندن مردم افغانستان، هیچ گاه راهی به سوی پیروزی نخواهد بود. تاریخ نشان داده است که این ملت در برابر قدرت اشغالگران تسلیم نمی شود. بیانیه های امارت در سال ۱۴۳۸ یادآور می شود که متجاوزان سال ها عمر و سرمایه خود را در جنگی بی حاصل تلف کردند، اعتبارشان را از دست دادند و زیرساخت های افغانستان را ویران کردند، اما نتوانستند اراده این مردم را بشکنند. راه حل این مسئله ادامه اشغالگری به درخواست



دولت‌های فاسد نیست، بلکه درک این واقعیت است که تعیین سرنوشت افغانستان تنها به دست ملت خود آن است و مردم غیرتمند افغان، وصایت و قیمومیت هیچ قدرت (طاغوتی) را در امور کشورشان نمی‌پذیرند (الصمود، ۱۴۳۸، ش ۱۳۶: ۲). لذا مردم افغانستان، که اهتزاز پرچم‌های کفر بر فراز خاک خود را می‌دیدند تصمیم به جهاد برای برپایی حاکمیت اسلامی گرفتند (الصمود، ۱۴۳۷، ش ۱۲۴: ۴).

در مسیر این استقلال‌طلبی، امارت اسلامی بر مداخله‌نکردن کفار تأکید ویژه‌ای دارد. محمد نعیم وردک، سفیر طالبان در قطر، نیز در گفت‌وگو با مجله‌الصمود خاطر نشان کرده است که موضع آن‌ها از آغاز بر پایه‌ی تعامل مثبت (اسلامی) با جهان و همسایگان بوده است، مشروط به اینکه تمام روابط خارجی و تعاملات داخلی بر دو اصل «شریعت اسلامی» و «منافع عمومی ملت» استوار باشد. آن‌ها نمی‌خواهند در کنار یک کشور علیه کشوری دیگر قرار گیرند (الصمود، ۱۴۴۳، ش ۱۹۱: ۳). از این منظر، بزرگ‌ترین مانع صلح، وجود اشغال است و پس از پایان آن، حل مسالمت‌آمیز مسائل در اولویت قرار می‌گیرد (الصمود، ۱۴۴۱، ش ۱۳۸: ۳)، چراکه تمام این جهاد و تلاش‌ها برای کسب خشنودی خدا، آزادی کامل کشور و برپایی نظام اسلامی خالص است (الصمود، ۱۴۲۷، ش ۱۷۲: ۲).

پس ایدئولوژی اعلام‌شده برای امارت اسلامی افغانستان بر محور «استقلال سیاسی» و «اجرای شریعت» تعریف می‌شود. در این چارچوب، مخالفت با هر گونه نفوذ یا مداخله‌ی خارجی به عنوان یکی از اصول بنیادین در سیاست‌گذاری‌ها مطرح شده است. در ادبیات رسمی آن‌ها رهایی از وابستگی به قدرت‌های بیرونی شرطی برای تحقق نظم مطلوب، ثبات داخلی و امکان پیاده‌سازی نظام حقوقی مبتنی بر برداشت آن‌ها از احکام اسلامی تلقی می‌شود. این رویکرد سبب شده است بر حفظ تمامیت ساختار حاکمیتی، تأکید ویژه‌ای صورت گیرد و مقاومت در برابر فشارهای خارجی، بخشی از سیاست کلان معرفی شود.

در عین حال، در مواضع رسمی بر اصل «پرهیز از مداخله‌ی متقابل» و استفاده‌نشدن از قلمرو افغانستان علیه سایر کشورها تأکید شده و برقراری روابط با دیگر دولت‌ها در چارچوب احترام متقابل و در نظر گرفتن هم‌زمان ملاحظات شرعی و مصالح عمومی

جامعه، به عنوان هدف سیاست خارجی بیان می‌شود. بر این اساس، چنین ساختاری، در صورت حرکت در مسیر تحقق حاکمیت الهی و تقویت مؤلفه‌های ثبات، نظم حقوقی و استقلال، می‌تواند از منظر برخی جریان‌های فکری، ظرفیت‌هایی برای ایفای نقش حمایتی در همگرایی میان بازیگران اسلامی داشته باشد، هرچند ارزیابی عملی این ظرفیت‌ها وابسته به عملکرد عینی، میزان کارآمدی نهادی و نحوه تعامل با جامعه داخلی و نظام بین‌الملل خواهد بود.

۱.۳. مردمی بودن

بر مبنای بررسی شواهد به قدرت رسیدن طالبان، این حرکت اساساً ماهیتی مردمی دارد، اگرچه این مردم جامعه طیف اکثریت جامعه را در بر نگرفته باشد و تلاش برای فهم آن بدون توجه به اراده مردمی جامعه افغان، تحلیلی ناقص خواهد بود. استمرار جنگ آمریکا در افغانستان، تشدید بمباران‌های هوایی، کشتار مردم فقیر، نمایش قدرت نظامی برای ایجاد رعب، استفاده از مادر بمب‌ها به منظور آزمایش سلاح‌های جدید، تخریب وجهه مقاومت جهادی از راه ایجاد و حمایت مالی و تبلیغاتی از گروه‌های نظامی موازی، و دامن‌زدن به اختلافات قومی، زبانی و قبیله‌ای، نه فقط به پیروزی اشغالگران منجر نشده، بلکه ناتوانی آن‌ها در مواجهه با اراده ملت را آشکار کرده است. تجربه شانزده سال جنگ فرسایشی با هزینه‌های هنگفت مالی، سقوط اعتبار سیاسی و نظامی، تلفات سنگین انسانی، و ویرانی گسترده زیرساخت‌ها و خانه‌های مردم گواه آن است که جامعه افغانستان در برابر اشغال تسلیم‌پذیر نیست و تاریخ این ملت مؤید همین واقعیت است. از این رو افزایش حضور نظامی نه فقط عزم مردم را در هم نشکسته، بلکه مسئله را عمیق‌تر کرده و راه‌حل را به سمت پذیرش این اصل سوق داده است که تعیین سرنوشت افغانستان صرفاً حق ملت آن است؛ ملتی که آزادی سرزمین خود و برپایی نظام اسلامی را بر جان خویش مقدم می‌داند و هیچ‌گونه قیومیت خارجی را نمی‌پذیرد (الصمود، ۱۴۳۸، ش ۱۳۶: ۲).

در همین چارچوب، تأکید بر مردمی بودن ساخت قدرت جدید به معنای نفی وعده‌های کلی و تحمیلی بیرونی است. آنچه به عنوان تعهد اصلی مطرح می‌شود نه چنین صوری قدرت، بلکه تأمین امنیت، حفظ استقلال و اداره کشور به دست خود



افغان‌هاست. صدور عفو عمومی برای کارگزاران حکومت پیشین و زیست آن‌ها در امنیت، به عنوان نشانه‌ای از پیوند اجتماعی و نه حذف اجتماعی، معنا می‌یابد. وقتی طالبان و امارت اسلامی از دل جامعه افغانستان برخاسته و توانسته‌اند دولت پیشین و حامی خارجی آن را شکست دهند، نمی‌توان آن‌ها را بیرون از مردم فرض کرد. همکاری بخش درخور توجهی از کارکنان حکومت سابق با ساختار جدید هم مؤید آن است که مسئله صرفاً جابه‌جایی نخبگان نیست، بلکه بازتعریف مشروعیت بر پایه اراده داخلی است. از این منظر، گسترده‌بودن حکومت به معنای پذیرش قیومیت خارجی یا تحمیل اشخاص از بیرون نیست، بلکه به معنای نفی هر گونه ولایت بیگانه بر تصمیمات ملی است (الصمود، ۱۴۳۸، ش ۱۹۹: ۵).

این تلقی، نظام موجود را برآمده از بطن جامعه‌ای می‌داند که هویت خود را در مجاهدت، فداکاری و پیوند دین و سیاست تعریف می‌کند؛ جامعه‌ای که مشروعیت سیاسی را نه در حمایت قدرت‌های خارجی، بلکه در همراهی مردم جست‌وجو می‌کند (الامارة الاسلامیة، ۲۰۲۰، ش ۳: ۳۲). تأکید بر وحدت امت اسلامی در بیانیه عید قربان ۱۴۴۴ ه.ق. نیز در همین راستا قابل فهم است؛ جایی که اتحاد و همبستگی شرط عبور از بحران‌ها و خنثاسازی فتنه‌ها معرفی می‌شود و مسئولیت تحقق آن بر عهده همه مسلمانان است تا تجربه‌های تلخ تفرقه و نزاع داخلی تکرار نشود (الصمود، ۱۴۴۴، ش ۲۰۹-۲۱۰: ۵).

در مقابل، تجربه حاکمان تحمیلی آمریکا همچون نمونه‌ای از گسست میان قدرت و مردم ترسیم می‌شود؛ حاکمانی که نه پایبند به دین بودند و نه مدافع منافع ملت، بلکه ابزار پیشبرد اهداف آمریکا به شمار می‌رفتند. آمادگی آن‌ها برای قرارداد افغانستان در تقابل با همسایگان، قربانی کردن کشور در معادلات منطقه‌ای، و تحریک تعصبات قومی و زبانی به منظور شعله‌ورکردن جنگ‌های داخلی نشان می‌دهد که این الگو نه فقط مردمی نبود، بلکه تهدیدی علیه وحدت تاریخی افغانستان محسوب می‌شد. رخدادهای اخیر هم شواهد عینی این رویکرد دانسته می‌شود. در مجموع، این منظومه فکری بر آن است که تحول کنونی افغانستان را باید محصول کنش و خواست مردم دانست، نه نتیجه مهندسی قدرت‌های بیرونی؛ تحولی که مشروعیت خود را از جامعه می‌گیرد و بر نفی

سلطهٔ خارجی استوار است (الصمود، ۱۴۳۸، ش ۱۳۶: ۲).

تحقق امنیت سراسری، اجرای عدالت، شفافیت در امور و تلاش برای رفع محرومیت‌ها همگی نشان‌دهندهٔ پیوند عمیق میان حاکمیت و بدنهٔ جامعه است؛ و دلیل بر این است که امارت اسلامی حکومتی برخاسته از ارادهٔ مردم و برخوردار از رضایت مردم است که با تکیه بر ارزش‌های مشترک دینی و ملی توانسته است اعتماد عمومی را جلب، و مسیر پیشرفت کشور را با همراهی ملت هموار کند.

۲. نمونه‌پژوهی دولت اشرف غنی

حکومت اشرف غنی بر بنیاد نظام جمهوری مبتنی بر قانون بشری و انتخابات شکل گرفته بود و در عرصهٔ سیاسی و امنیتی به پیمان‌ها و حمایت قدرت‌های خارجی، به‌ویژه ایالات متحده، تکیه داشت. از این‌رو چنین ساختاری به سبب ابتنا بر قوانین سکولار، پذیرش حضور و نفوذ کفار و تقدم‌دادن سازوکارهای غربی بر حاکمیت شریعت، مصداق حاکمیت اسلامی شمرده نمی‌شد و حکومت اشرف غنی نظامی غیرمنطبق با معیارهای شرعی به شمار می‌آمد که در ادامه به تفصیل بررسی می‌کنیم.

۱. ۲. ساختار حقوقی سیاسی دولت جمهوری افغانستان

دولت اشرف غنی در سه حوزهٔ مبانی قانون اساسی، ارتباط با آمریکا و جایگاه مردمی بررسی می‌شود.

۱. ۱. ۲. قانون اساسی: سکولاریسم، وضع قوانین «بغیر ما انزل الله»

۱. منشأ قدرت و حاکمیت نظام جمهوری در افغانستان، برخلاف نظام‌های مبتنی بر شریعت که حاکمیت را مطلقاً از آن خدا می‌دانند، منشأ قدرت را ارادهٔ مردم تعریف کرده بود (خبرگزاری تسنیم، <https://tasnimnews.ir/>، ۱۳۹۸/۱۲/۱۰). مادهٔ چهارم قانون اساسی صراحتاً می‌گوید حاکمیت متعلق به ملت است و مردم از طریق انتخابات یا نمایندگان‌شان آن را اعمال می‌کنند (قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان). همچنین، مادهٔ ۸۱، شورای ملی را مظهر ارادهٔ مردم و عالی‌ترین مرجع قانون‌گذاری معرفی می‌کند. این رویکرد، قانون‌گذاری را از حیطةٔ متون دینی خارج، و به امری بشری و زمینی تبدیل کرده است که از

پایه‌های اصلی سکولاریسم است.

ساختار قانونی دولت جمهوری، بیش از آنکه خود را ملزم به اجرای احکام الهی بدانند، بر رعایت معاهدات بین‌المللی تأکید دارد. از باب نمونه، در تدوین قانون جزای جدید در سال ۲۰۱۷، مجازات‌هایی مانند سنگسار و حدود شرعی برای جلب رضایت جامعه جهانی و همسویی با کنوانسیون‌های بین‌المللی حذف شد. ماده هفتم قانون اساسی هم دولت را مکلف به رعایت منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌کرد؛ اصولی که در اموری همچون آزادی تغییر دین یا تساوی مطلق حقوقی، با شریعت تضاد مستقیم دارد.

در حالی که فقه اسلامی در اموری میان حقوق زن و مرد تفاوت‌هایی قائل است، ماده ۲۲ قانون اساسی برابری مطلق حقوقی میان اتباع زن و مرد را پذیرفته بود. همچنین، ماده ۲۴ و ۳۴، آزادی‌های فردی و آزادی بیان را حق طبیعی انسان دانسته و مرز آن را صرفاً «آزادی دیگران» تعیین کرده بود، بدون آنکه «احکام شرع» را مرز و محدودکننده این آزادی‌ها بدانند. این موضوع نشان‌دهنده اولویت دادن به حقوق مدنی لیبرال بر تکالیف دینی است.

در حوزه اقتصاد هم نظام جمهوری مسیری کاملاً غیردینی را انتخاب کرده بود. ماده ۱۰، دولت را به حمایت از «نظام اقتصاد بازار» مکلف می‌کرد و مواد ۱۱ و ۱۲، سیاست‌های پولی و تجاری را تابع «قانون» و «ضرورت‌های اقتصادی» می‌دانست. در این میان، اشاره‌ای به ضرورت تطبیق بانکداری و تجارت با فقه اسلامی یا نفی ربا به عنوان شرط اصلی نشده بود، که نشان‌دهنده نگاهی سکولار به اداره امور مالی کشور است.

شاید مهم‌ترین نشانه سکولار بودن این نظام، جایگاه فقه در دادرسی‌ها بود. مطابق ماده ۱۳۰ قانون اساسی، قاضی مکلف بود ابتدا بر اساس «قانون اساسی و سایر قوانین دولت» حکم صادر کند و فقط در صورت نبودن قانون، به فقه حنفی مراجعه کند. این یعنی فقه نه به عنوان منبع اصلی و اول، بلکه به عنوان منبعی ثانویه و ذخیره در نظر گرفته شده بود. همچنین، ماده ۱۲۱، ملاک نهایی برای سنجش قوانین را «قانون اساسی» قرار داد، نه قرآن و سنت. این تصمیم نشان‌دهنده استقلال نظام حقوقی از متون دینی است.

در مجموع، تأکید مقامات بلندپایه مانند اشرف غنی بر ماهیت «جمهوری» در مقابل «امارت»، صرفاً تفاوت نام نبود، بلکه انتخابی آگاهانه برای برتری دادن به نظامی سکولار و دموکراتیک بود که در آن اراده مردم، حقوق بشر بین‌المللی و قوانین موضوعه بشری بر احکام و شریعت الهی مقدم شمرده می‌شد.

۲.۱.۲. پیوندهای راهبردی دولت غنی با آمریکا و ناتو

۲. قرارداد همکاری امنیتی و دفاعی میان افغانستان و ایالات متحده که رسماً در ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۴ امضا شد، چارچوبی حقوقی برای تداوم حضور نیروهای آمریکایی، انجام تمرین‌های مشترک، آموزش نیروهای امنیتی و استفاده از تأسیسات افغانستان فراهم آورد و عملاً استقلال ساختار امنیتی دولت وقت را به شدت محدود کرد (خبرگزاری ایسنا، ۱۳۹۲/۹/۲). هم‌زمان، امضای دو موافقت‌نامه امنیتی با سفیر آمریکا در کابل و نماینده ویژه ناتو در همان تاریخ، روند حضور نظامی آمریکا و ناتو پس از سال ۲۰۱۴ را تثبیت کرد و نشان داد که بقای نظام جمهوری اسلامی افغانستان به این حضور گره خورده است. اسناد وزارت مالیه افغانستان و گزارش‌های سیگار (بازرس ویژه آمریکا برای بازسازی افغانستان) تصریح می‌کند که حدود ۹۰ درصد بودجه نظامی دولت اشرف غنی وابسته به پنتاگون بود، به گونه‌ای که دولت عملاً توان پرداخت حقوق ارتش و پلیس را نداشت و حقوق نیروهای امنیتی مستقیماً از صندوق‌های وابسته به پنتاگون، به ویژه CSTC-A، تأمین می‌شد. در چنین اوضاع و احوالی، حمایت‌های لجستیکی و آموزشی آمریکا و ناتو نه نوعی همکاری متعارف، بلکه ستون اصلی استمرار حکومت اشرف غنی محسوب می‌شد، به طوری که با خروج کامل نیروهای آمریکایی پس از توافق دوحه، ساختار امنیتی و دفاعی حکومت به سرعت فروپاشید (<https://www.cfr.org/>، ۱۶ دسامبر ۲۰۲۵). سخنان اشرف غنی به خوبی نشان می‌دهد که امنیت افغانستان چقدر به آمریکا وابسته بود. او بارها از حمایت‌های «بدون قید و شرط» و «همیشگی» آمریکا سخن می‌گفت. غنی حتی تأکید داشت که خروج نیروهای خارجی «مشروط» است؛ یعنی تصمیمات کلان نظامی و



امنیتی عملاً در اختیار کابل نبود. اعتراف رئیس‌جمهور آمریکا به اینکه هر وقت بخواهند می‌توانند دوباره برگردند، ثابت می‌کند که حاکمیت ملی در افغانستان وجود نداشت و همه چیز بر پایه اراده و مداخله مستقیم واشنگتن می‌چرخید (آژانس خبری افغان، afghannews.af، کد خبر ۱۵۲۳۴، ۱۳۹۸/۱۲/۱۲).

۳.۱.۲. مردمی نبودن

۳. مجموعه شواهد سیاسی و میدانی حکومت اشرف غنی به روشنی دلالت دارد که این نظام از پشتوانه مردمی برخوردار نبود و نتوانست خود را به عنوان نماینده اراده عمومی تثبیت کند. مشارکت ضعیف مردم در انتخابات ریاست‌جمهوری افغانستان، که در منابع رسمی و گزارش‌های ناظران بین‌المللی هم منعکس شده است، نشان داد که بخش درخور توجهی از جامعه، فرآیند انتخاباتی و نتایجش را معنادار و اثرگذار تلقی نمی‌کرد و اعتماد لازم به ساختار سیاسی حاکم وجود نداشت (سایت خبری www.dw.com، ۱۳۹۸/۷/۶). این فقدان مقبولیت اجتماعی تا آنجا پیش رفت که پس از اعلام نتایج انتخابات، رقیب اصلی غنی، عبدالله عبدالله، هم‌زمان مراسم تحلیف جداگانه‌ای با حضور شماری از شخصیت‌های برجسته سیاسی برگزار کرد؛ رخدادی کم‌سابقه که به روشنی بیانگر نبود اجماع ملی و پذیرفته‌نشدن غنی از سوی بخش مهمی از بدنه سیاسی و اجتماعی کشور بود و عملاً مشروعیت سیاسی نظام را با مشکل جدی مواجه کرد (باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۸/۱۲/۲۰).

شکاف عمیق میان دولت و مردم در میدان عمل به‌وضوح نمایان شد. در ماه‌های پایانی حکومت، به‌ویژه در سال ۲۰۲۱، ولسوالی‌ها یکی پس از دیگری بدون مقاومت جدی سقوط کردند، به طوری که بسیاری از مناطق نه در میدان جنگ، بلکه با میانجی‌گری بزرگان محلی و بدون درگیری به طالبان واگذار شد. خودداری مردم از حمایت نیروهای دولتی و ناتوانی حکومت در بسیج عمومی برای دفاع از نظام، ثابت کرد که دولت اشرف غنی هیچ ریشه‌ای در میان جامعه نداشت. در واقع، فروپاشی سریع حکومت بیش از آنکه نتیجه فشار نظامی باشد، حاصل گسست میان دولت و



ملت و نداشتن مشروعیت مردمی بود.

۲.۲. موضع طالبان راجع به دولت اشرف غنی

از منظر طالبان، دولت جمهوریت به دلیل فقدان مبنای اسلامی در تأسیس و اداره حکومت، اساساً واجد مشروعیت شرعی تلقی نمی‌شد و به همین دلیل در چارچوب مفهومی «حکومت طاغوت» تعریف می‌گردید؛ برداشتی که مبارزه با آن را صرفاً نوعی درگیری سیاسی نمی‌دانست، بلکه آن را وظیفه‌ای دینی برای ایجاد حکومت اسلامی تلقی می‌کرد. طالبان بارها در بیانیه‌ها و مواضع رسمی‌شان تأکید کرده‌اند که حکومت اشرف غنی «برای مردم افغانستان مشروعیت ندارد» و استمرارش نه فقط به اصلاح اوضاع کشور منجر نمی‌شود، بلکه تنها راه ترمیم وضعیت، جایگزینی کامل آن با «نظام اسلامی» است (مؤسسه فرهنگی پیام آزادگان، ۱۳۹۹/۹/۲۱، کد خبر: ۳، ۸۳۱). در این چارچوب، منشأ قدرت سیاسی جمهوری اسلامی افغانستان به دلیل اتکا به ساختارهای غیرشرعی و حمایت خارجی، از دید طالبان مخدوش بود و همین، مشروعیتش را به نحو بنیادین در معرض تردید قرار می‌داد. افزون بر این، تأکید قانون اساسی دولت جمهوریت بر «قوانین مدنی و حقوق بشری» از نگاه طالبان با چارچوب فقهی مد نظر آن‌ها ناسازگار به شمار می‌آمد و به همین علت، این نظام از حیث شرعی مردود دانسته می‌شد. طالبان در مراجع رسمی و رسانه‌های وابسته به خود تصریح می‌کردند که حکومت جمهوری بر پایه قوانین مردم‌ساخته شکل گرفته است، نه بر اساس احکام الهی، و همین تفاوت مبنایی، آن را از دایره حکومت اسلامی خارج می‌کند و توجیه دینی برای مقابله و جهاد علیه آن فراهم می‌آورد (همان).

۳. جولانی و حکومت هیئت تحریر الشام

در ادامه، ضمن جریان‌شناسی تحركات جولانی، مبانی ایدئولوژیک این جریان را بررسی می‌کنیم.

۳.۱. تبارشناسی تحولات صوری جبهه النصره به تحریر الشام

سیر فکری و رفتاری ابومحمد الجولانی نشان می‌دهد که رابطه او با «جهاد اسلامی» نوعی مسیر ثابت و اعتقادی نبوده، بلکه بیشتر تابع اوضاع و احوال و مصلحت بوده

است. در دوره نخست فعالیت‌های او، تا پیش از سال ۲۰۱۰، جولانی در چارچوب جریان‌های تکفیری فعال در عراق قرار داشت؛ جریان‌هایی که بر تکفیر ضداسلامی، خشونت شدید و ادعای جهاد دینی علیه اشغال آمریکا تکیه می‌کردند. پیوستن او به القاعده عراق و مشارکت در عملیات‌های مسلحانه علیه نیروهای آمریکایی، در فضایی انجام شد که هنوز اختلافات درونی این جریان‌ها آشکار نشده بود و گفتمان غالب، همان گفتمان جهاد وهابی محسوب می‌شد. گزارش‌های معتبر، از جمله گزارش‌های گروه بین‌المللی بحران، نشان می‌دهد که جولانی در این دوره تفاوت جدی با دیگر عناصر مسلح تکفیری نداشت و کاملاً در همان چارچوب فکری و عملی حرکت می‌کرد (International Crisis Group, 2021).

این وضعیت با بازداشت الجولانی به دست نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۱۰ دچار تغییر اساسی شد. انتقال او به زندان‌هایی مانند اردوگاه بوکا، که محل نگهداری و بررسی عناصر جریان‌های مسلح وهابی بود، نقطه عطفی در مسیر او به شمار می‌آید. پس از آزادی و اعزام به سوریه در سال ۲۰۱۱، اگرچه او همچنان از ادبیات جهاد و مفاهیم مذهبی استفاده می‌کرد، اما رفتار عملی‌اش تغییر محسوسی یافت. از این زمان به بعد، هیچ گزارش معتبر و مستندی از درگیری مستقیم یا حتی اقدام عملی جریان تحت رهبری او علیه منافع آمریکا یا ناتو ثبت نشده است. اندیشه‌های آمریکایی تأکید کرده‌اند که هیئت تحریرالشام، به‌ویژه پس از سال ۲۰۱۶، به گونه‌ای عمل کرده است که تهدیدی برای منافع آمریکا و ناتو نباشد (مؤسسه خاورمیانه، ۲۰۲۰). در این چارچوب، جولانی از مدعی جهاد دینی به بازیگر عمل‌گرا تبدیل می‌شود که هدف اصلی‌اش حفظ و تثبیت قدرت است، نه مقابله با نظام سلطه.

ماهیت این تغییر، با اظهارات صریح خود جولانی و نزدیکانش روشن‌تر می‌شود. اعلام فاصله‌گیری او از همه جریان‌های اسلامی، چه گروه‌های جهادی و چه اخوان المسلمین، و تأکید بر اینکه نه ادامه‌دهنده احزاب اسلامی است و نه نماینده بهار عربی (المرصد السوری، www.syriahr.com، ۲۶ اگستس ۲۰۲۵)، نشان می‌دهد که اسلام‌گرایی برای او بیشتر ابزار بوده است تا باوری بنیادین. سخنان احمد موفق زیدان، مشاور کنونی او، که گفته است احمد الشرع اساساً اعتقادی به اندیشه‌های القاعده‌ای یا

وهایی نداشته و صرفاً از این جریان‌ها استفاده ابزاری کرده است (یوتیوب، الجزیره، برنامه قابل‌لج‌دل، www.youtube.com)، این تصویر را کامل‌تر می‌کند. همچنین، مواضع علنی جولانی درباره آمادگی برای توافق امنیتی با اسرائیل، اظهارات دیوید پترائوس درباره ارتباطات پنهان، و سخنان وزیر خارجه دولت او مبنی بر اینکه سوریه جدید تهدیدی برای اسرائیل نیست، همگی نشان‌دهنده فاصله‌گیری آگاهانه از هر گونه چارچوب اسلامی است (خبرگزاری مهر، <https://www.mehrnews.com>، ۱۴۰۴/۸/۷). این روند زمانی روشن‌تر می‌شود که رفتار جولانی با جریان‌های جهادی دیگر بررسی شود. همکاری اطلاعاتی با آمریکا در هدف قراردادن فرماندهان ضدآمریکایی و ضدصهیونیستی، پیوستن رسمی دولت تحت امر او به ائتلاف ضد داعش به رهبری آمریکا، و سرکوب شدید مجاهدین مستقل در سوریه نشان می‌دهد که دشمن اصلی این پروژه نه اشغالگران، بلکه همان جریان جهادی است که پیش‌تر به نام آن سخن گفته می‌شد. این رویکرد به روشنی ترجیح رضایت قدرت‌های خارجی بر پایبندی به اصول دینی را نشان می‌دهد.

در نهایت، انتشار منشور حکومتی جدید پس از تثبیت قدرت، که در آن به جای شریعت اسلامی بر مفاهیمی همچون «حقوق شهروندی»، «قوانین بین‌المللی»، «حکمرانی» و «نظم سکولار» تأکید شده است، پایان این مسیر را آشکار می‌کند. مجموع این شواهد تاریخی، اظهارات داخلی و مواضع رسمی نشان می‌دهد که جولانی و هیئت تحریرالاشام، با وجود استفاده از شعارها و نمادهای اسلامی، نه ادامه‌دهنده جریان جهاد اسلامی هستند و نه حامل نوعی پروژه واقعی اسلام‌گرایانه، بلکه در عمل به بازیگری وابسته تبدیل شده‌اند که برای حفظ قدرت، هم‌پیمانی با غرب و رژیم صهیونیستی را انتخابی راهبردی می‌دانند.

۲.۳. ساختار ایدئولوژیک و عملی حکومت جولانی

با توجه به اینکه ساختار جمهوریت افغانستان بررسی، و سه شاخص اصلی‌اش تحلیل شد، برای آنکه بتوان سنجش درستی میان آن و دولت جولانی انجام داد، لازم است همان شاخص‌ها در این نظام هم بررسی شود که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۳. ۲. ۱. اعمال قوانین بشری در برابر شریعت در حوزه‌های مختلف

قانون اساسی و منشور فکری، معتبرترین معیار برای سنجش ماهیت واقعی هر جریان سیاسی است. دربارهٔ ابومحمد جولانی و هیئت تحریرالشام نیز همین قاعده صادق است. انتشار منشور حکومت جدید سوریه در قالب بیانیه‌ای ۵۳ بندی پس از سیطرهٔ این جریان بر کشور، به روشنی نشان می‌دهد که چارچوب نظری و عملی‌اش هیچ سنخیتی با اسلام‌گرایی و ایدهٔ حکومت مبتنی بر شریعت ندارد، بلکه به طور معناداری با الگوهای مطلوب آمریکا و نظم بین‌الملل لیبرال هم‌راستا است. روح حاکم بر این منشور، به‌ویژه در مقدمه‌اش، به قدری شفاف است که حتی بدون ورود به جزئیات بندها، ماهیت فکری این حکومت قابل تشخیص است. در مقدمه، به جای ارجاع به حاکمیت الهی یا شریعت، از مفاهیمی چون «عدالت»، «کرامت انسانی»، «حقوق شهروندی»، «قوانین بین‌المللی» و «حکمرانی قانونمند» سخن گفته می‌شود و فروپاشی نظام بشار اسد در هشتم دسامبر ۲۰۲۴ نه در چارچوب جهاد یا تکلیف شرعی، بلکه به عنوان پیروزی مردم و طلوع «نور آزادی» توصیف می‌گردد. تأکید بر گفت‌وگو با احزاب مختلف، کنفرانس گفت‌وگوی ملی و الهام‌گیری از «روح قانون اساسی استقلال ۱۹۵۰» هم نشان می‌دهد که مصدر این نظام، قوانین حقوقی ملی است نه فقه اسلامی؛ امری که با تصریح به جدایی‌ناپذیر بودن مقدمه از متن اعلامیه، عملاً جهت‌گیری کلی منشور را تثبیت می‌کند.

بررسی مواد کلیدی این منشور نیز همین معنا را تقویت می‌کند. در مادهٔ نخست، بدون هر گونه اشاره به اسلام، سوریه صرفاً کشوری مستقل و دارای حاکمیت کامل معرفی می‌شود و در مادهٔ دوم، وظیفهٔ دولت تضمین آزادی و کرامت شهروندان تعریف می‌گردد، بی‌آنکه شریعت یا احکام اسلامی معیار این آزادی و کرامت باشد. مادهٔ دوازدهم با پذیرش صریح معاهدات بین‌المللی و تبدیل آن‌ها به بخش جدایی‌ناپذیر قانون اساسی، عملاً نظام حقوقی بین‌الملل را بر هر منبع فقهی مقدم می‌دارد. سوگند اعضای مجلس در مادهٔ ۲۷ و سوگند رئیس‌جمهور در مادهٔ ۳۳ نیز فقط با عبارت کلی «به خداوند بزرگ» ادا می‌شود و هیچ التزامی به اسلام، شریعت یا اجرای احکام الهی در آن دیده نمی‌شود؛ بلکه محور سوگند، حفظ حاکمیت دولت، وحدت کشور، احترام

به قانون، منافع مردم و ترویج اخلاق عمومی است. در این میان، فقط ماده سوم با تصریح به مسلمان بودن رئیس جمهور و ذکر اینکه «فقه اسلامی یکی از منابع قانون گذاری است» تلاشی حداقلی برای آرام سازی بدنه مذهبی جامعه به نظر می رسد؛ بندی که در بافت کلی منشور، نه نشانه اسلامیزه بودن نظام، بلکه پوششی ظاهری برای ساختاری اساساً سکولار است که فقه اسلامی را ناگزیر به هماهنگی با حقوق شهروندی و قوانین بین المللی می کند.

این جهت گیری نظری، در رفتار عملی حکومت جولانی هم به نحو منسجم بازتولید شده است. نام گذاری رسمی حکومت به «الجمهورية العربية السورية» بدون هر گونه اشاره به اسلام، مواجهه شدید امنیتی با مخالفان برگزاری جشن کریسمس و نظارت مستقیم بر برگزاری مراسم مختلط و غیراسلامی در ۲۵ دسامبر ۲۰۲۴، اعطای مجوز خرید و فروش مشروبات الکلی در مناطق مسیحی نشین در ۳۱ دسامبر ۲۰۲۴، و الگوی تعاملات دیپلماتیک غیر متعهد به موازین اسلامی، از جمله حضور بدون حجاب اسلامی زنان مسئول و دست دادن وزیر امور خارجه با زنان در ۱۳ ژانویه ۲۰۲۵، همگی مؤید فاصله گیری آگاهانه از هر گونه التزام شرعی است. حذف مطالب تکفیری پیشین از کانال های رسمی وابسته به هیئت تحریرالشام پس از سفر جولانی به عربستان سعودی در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۵، مواجهه امنیتی با آمران به معروف و ناهیان از منکر و با کسانی که پرچم های اسلامی برافراشتند در ۲۵ ژانویه ۲۰۲۵، برگزاری کنفرانس های حمایتی از فمینیسم و حضور عناصر همجنس گرا بدون واکنش حکومتی، و انتصاب یک زن مسیحی بی حجاب با سابقه فعالیت در ترویج همجنس گرایی به وزارت کار و رفاه اجتماعی در فوریه ۲۰۲۵، همگی نشان می دهد که این حکومت نه فقط دغدغه اجرای شریعت ندارد، بلکه در عمل در حال نهادینه سازی ارزش های سکولار غربی است. تکمیل این روند با سکوت دولت در برابر اشغال برخی مناطق سوریه به دست اسرائیل و شهادت مردم در استان درعا در ۲۵ مارس ۲۰۲۵، و بی اعتنایی کامل به تظاهرات سراسری مردم برای اعلام جهاد علیه اسرائیل در ۶ آوریل ۲۰۲۵، به وضوح نشان می دهد که حکومت تحریرالشام نه امتداد اسلام گرایی و نه نماینده اراده دینی جامعه سوریه، بلکه پروژه ای سکولار، همسو با نظم بین الملل و منافع غرب است که با





بهره‌گیری ابزاری از شعارهای اسلامی، نهضت جهادی را از درون تهی، و به نفع حکومتی غیردینی مصادره کرده است.

۳.۲.۲. ولاء با طواغیت

با اینکه طواغیت بلندی‌های جولان را غصب کرده‌اند، رئیس‌جمهور سوریه به جای تلاش برای بازپس‌گیری آن، نه فقط اقدام مؤثری انجام نمی‌دهد، بلکه با تشکر علنی از ترامپ، عملاً اشغال جولان را می‌پذیرد و از یکی از مهم‌ترین مسائل ملی سوریه چشم می‌پوشد. این همسویی زمانی معنادارتر می‌شود که به اظهارات خود ترامپ توجه کنیم که گفت به قدرت رسیدن جولانی در سوریه «فرصتی طلایی» برای اسرائیل است و تصاحب بلندی‌های جولان را معادل «تریلیون‌ها دلار سود بدون هزینه» توصیف کرد (جولانی، حساب رسمی برنامهٔ ایکس). چنین تعبیری به‌روشنی نشان می‌دهد که از منظر آمریکا، تحولات سوریه نه در چارچوب منافع ملت، بلکه سرمایه‌ای راهبردی برای تثبیت برتری اسرائیل در منطقه ارزیابی می‌شود. در همین راستا، تصمیم دولت بریتانیا برای خارج کردن هیئت تحریرالشام از فهرست سازمان‌های تروریستی، با هدف «تعامل نزدیک‌تر با دولت جدید سوریه» و پیشبرد اولویت‌هایی چون امنیت، مهاجرت و پروندهٔ تسلیحات شیمیایی، گواه دیگری بر تلاش غرب برای بازتعریف این گروه از جریانی جهادی به بازیگری مطلوب در نظم امنیتی مد نظر خود است.

تحولات دیپلماتیک و امنیتی بعدی هم این مسیر را تأیید می‌کند. اعلام رسمی مقامات دولت جدید سوریه مبنی بر تمایل به برقراری روابط و حتی توافق امنیتی با اسرائیل، در کنار دیدار رسمی جولانی با دونالد ترامپ در کاخ سفید در نوامبر ۲۰۲۵ (خبرگزاری تابناک، کد خبر: ۱۳۳۹۴۸۸، ۱۴۰۴/۸/۲۰) و معرفی او به عنوان «شریک در مبارزه با تروریسم» نشان می‌دهد تقابل پیشین با آمریکا و اسرائیل جای خود را به همکاری و همسویی داده است. اظهارات هاگان فیدان، وزیر امور خارجهٔ ترکیه، دربارهٔ همکاری طولانی‌مدت جولانی در انتقال اطلاعات اعضای القاعده به آمریکا، ارسال پیام تبریک به ترامپ به مناسبت مراسم تحلیف (خبرگزاری تسنیم، ۱۴۰۳/۱۱/۲). و تمجید آشکار از تصمیمات «صلح‌آمیز» وی در منطقه، همگی حلقه‌های زنجیرهٔ واحدی هستند که از ادغام تدریجی این حکومت در سازوکار امنیتی غرب حکایت دارد.

در سطح میدانی هم سکوت معنادار جولانی در برابر تجاوزات مکرر رژیم صهیونیستی به خاک سوریه، اشغال مناطق گسترده، استقرار نیروهای اسرائیلی در فاصله‌ای نزدیک به دمشق، بمباران مراکز راهبردی کشور، حملات ائتلاف آمریکایی و کشته‌شدن غیرنظامیان، از جمله یک دانش‌آموز، و حتی ورود آزادانه خبرنگار اسرائیلی برای تصویربرداری از پایگاه‌های نظامی سوریه، همگی نشان‌دهنده فقدان هر گونه اراده برای دفاع از حاکمیت ملی است. این سکوت، اشتباه مقطعی نیست، بلکه نشان‌دهنده تصمیمی حساب‌شده و راهبردی است؛ انتخابی که در آن، بقا و مشروعیت بین‌المللی حکومت جدید بر اصول مقاومت، استقلال و دفاع از تمامیت ارضی ترجیح داده شده است. مجموع این شواهد، تصویری روشن از ماهیت واقعی حکومت جولانی ترسیم می‌کند؛ حکومتی که در عمل، از گفتمان ضدصهیونیستی و جهادی فاصله گرفته و در مسیر همگرایی با آمریکا، اسرائیل و متحدان غربی آنان حرکت می‌کند، حتی اگر بهای آن، چشم‌پوشی از جولان اشغالی و کرامت ملی سوریه باشد.

۴. مقایسه تحلیلی

پس از تبیین مبانی ایدئولوژیک حکمرانی در اندیشه طالبان، اشرف غنی و جولانی، ضرورت دارد در گام بعد به این پرسش کلیدی پاسخ داده شود که: آیا حکومت تحت امر جولانی با توجه به منطبق بودن مبانی اش با حکومت جمهوری افغانستان از منظر طالبان مطرود و فاقد مشروعیت است، یا اینکه می‌تواند زمینه‌ساز حمایت آن از سوی طالبان شود؟

۴.۱. مشابهت‌های مبنایی میان حکومت اشرف غنی و حکومت جولانی

در مقایسه مبنایی میان حکومت اشرف غنی و ساختار حاکم بر جریان جولانی، نخستین و بنیادی‌ترین وجه اشتراک، کنارگذاشتن حاکمیت شریعت و جایگزینی آن با قوانین بشری و نظم سکولار است؛ با این تفاوت که آنچه در دولت غنی، صریح و رسمی در قالب «جمهوریت» و قانون اساسی سکولار بیان می‌شد، در حکومت جولانی با نقاب اسلامی اما با محتوایی حتی تهی‌تر از شریعت اجرا شده است. همان‌گونه که قانون اساسی دولت اشرف غنی منشأ حاکمیت را اراده مردم و قوانین

موضوعه می‌دانست و فقه اسلامی را به منبعی ثانویه و اضطراری تقلیل داده بود، منشور حکومتی جولانی هم با تأکید بر حقوق شهروندی، قوانین بین‌المللی و حکمرانی مدرن، عملاً شریعت را از جایگاه منبع اصلی قانون‌گذاری کنار زده و آن را به اشاره‌ای نمادین فروکاسته است. اگر در دولت غنی، حذف حدود شرعی، پذیرش برابری مطلق حقوقی زن و مرد و تقدم معاهدات بین‌المللی بر احکام الهی آشکارا انجام می‌شد، در حکومت جولانی همین مؤلفه‌ها با شدت بیشتری و بدون هیچ چارچوب فقهی الزام‌آور دنبال می‌شود، تا جایی که آزادی‌های لیبرال، مناسبات اجتماعی غیرشرعی و حتی نهادینه‌سازی ارزش‌های غربی این امر، نه استثنا، بلکه بخشی از سیاست رسمی دولت به شمار می‌آید. به بیان دقیق‌تر، جولانی نه فقط همان مسیر دولت اشرف غنی را طی کرده، بلکه با استفاده ابزاری از ادبیات دینی، انحراف عمیق‌تری به وجود آورده و سکولاریسم را در پوشش اسلام به جامعه تحمیل کرده است.

وجه اشتراک دوم، وابستگی راهبردی و فقدان استقلال واقعی و مردمی است؛ مؤلفه‌ای که در دولت اشرف غنی با اتکای کامل به آمریکا و ناتو و در حکومت جولانی با همسویی آشکار با آمریکا، اسرائیل و نظم امنیتی غرب بازتولید شده است. همان‌گونه که بقای دولت غنی بدون حمایت مالی، نظامی و سیاسی واشنگتن ممکن نبود و با خروج نیروهای آمریکایی به سرعت فرو پاشید، حکومت جولانی هم مشروعیت و تداوم خود را نه از اراده مردم سوریه و نه از پشتوانه دینی، بلکه از رضایت قدرت‌های خارجی می‌گیرد. سکوت جولانی در برابر اشغال جولان، پذیرش عملی تجاوزات اسرائیل، آمادگی برای توافق امنیتی و همکاری اطلاعاتی با آمریکا، دقیقاً همان جایگاهی را دارد که قراردادهای امنیتی اشرف غنی با آمریکا و ناتو داشت؛ با این تفاوت که غنی دست‌کم به صورت رسمی، دولتی شناخته شده بود، اما جولانی حتی از این حداقل هم عبور کرده و حاکمیت ملی و کرامت امت را صریح‌تر قربانی بقا و مقبولیت بین‌المللی کرده است. افزون بر این، همان‌طور که حکومت اشرف غنی از پشتوانه مردمی تهی بود و در لحظه بحران، جامعه حاضر به دفاع از آن نشد، ساختار حاکم بر جولانی هم با سرکوب نیروهای دینی، مجاهدین مستقل و بی‌توجهی به مطالبات عمومی، نشان داده است که نه نماینده اراده مردم است و نه حامل پروژه‌ای اسلامی. در نتیجه، اگر دولت اشرف غنی مصداق حکومتی سکولار،

وابسته و بی‌ریشه بود، حکومت جولانی نسخه‌ای حتی بدتر از آن است: سکولاریسمی پنهان، وابستگی عمیق‌تر، و تهی‌سازی گفتمان اسلامی از درون، که آن را از حیث مبانی نه فقط مشابه، بلکه خطرناک‌تر از تجربه جمهوری غنی می‌کند.

۲.۴. تحلیل نهایی: جایگاه طالبان در قبال «جولانی-اشرف غنی»

با توجه به اصول بنیادین طالبان، دولت اشرف غنی به دلیل فقدان حاکمیت الهی، وابستگی کامل به آمریکا و ناتو و نداشتن پشتوانه مردمی، «طاغوت» شناخته شد و جهاد علیه آن واجب شد؛ حال که تحلیل نشان داد حکومت جولانی نه فقط شریعت را نادیده گرفته، بلکه قوانین بین‌المللی و ارزش‌های غربی را بر فقه مقدم کرده و با قدرت‌های خارجی، به ویژه آمریکا و اسرائیل، همسو شده و هیچ مشروعیت مردمی ندارد، بنابراین از منظر طالبان این حکومت حتی از دولت غنی هم سکولارتر و بی‌ریشه‌تر است و صدور حکم مقابله جدی و موضع قاطع علیه آن مطابق با مبانی ایدئولوژیک طالبان است. لذا هر گونه حمایت حامیان طالبان از ابومحمد جولانی، با تناقضی آشکار در مبانی ایدئولوژیک این گروه روبه‌روست؛ چراکه از دیدگاه طالبان، پذیرش حاکمیت سکولار، مشروعیت بخشیدن به مفاهیم طاغوتی تلقی می‌شود و عملاً زیربنای جهاد بیست‌ساله آن‌ها علیه نظام جمهوری اشرف غنی را، که با برجسب غیراسلامی و وابسته بودن طرد می‌شد، به جد در معرض پرسش قرار می‌دهد.

نتیجه

مشروعیت سیاسی در منظومه فکری طالبان بر سه اصل تفکیک‌ناپذیر «حاکمیت الهی»، «استقلال کامل از سلطه طاغوت و کفار» و «اتکای واقعی به اراده مردمی» استوار است. در این چارچوب، هر حکومتی که منشأ قانون‌گذاری اش خارج از شریعت باشد، بقای خود را به حمایت قدرت‌های خارجی گره بزند یا فاقد پیوند با جامعه دینی و ملی تلقی شود، از دایره مشروعیت شرعی خارج می‌شود و در قالب «حکومت طاغوت» تعریف می‌گردد. از این رو دولت جمهوری اشرف غنی به سبب پذیرش سکولاریسم حقوقی، تقدم قوانین بشری و معاهدات بین‌المللی بر احکام الهی، وابستگی عمیق امنیتی و مالی به آمریکا و ناتو، و فقدان پشتوانه مردمی، از منظر طالبان فاقد مشروعیت



است و جهاد علیه آن به عنوان تکلیف دینی توجیه می‌شود.

بررسی مقایسه‌ای نشان داد که ساختار حاکم بر جریان ابومحمد جولانی و هیئت تحریرالشام، نه فقط از این منظر واجد تفاوت ماهوی با نظام جمهوریت افغانستان نیست، بلکه در برخی ابعاد، انحرافی عمیق‌تر و پنهان‌تر را بازتولید کرده است. کنارگذاشتن عملی شریعت و تقلیل فقه اسلامی به عنصری نمادین، پذیرش صریح قوانین بین‌المللی و ارزش‌های لیبرال، همسویی آشکار با آمریکا، غرب و رژیم صهیونیستی، سکوت در برابر اشغال سرزمین‌های اسلامی و سرکوب نیروهای دینی و جهادی، همگی مؤلفه‌هایی هستند که حکومت جولانی را در همان جایگاهی قرار می‌دهند که طالبان پیش‌تر دولت اشرف غنی را به سبب آن طرد کرده بود. تفاوت اصلی آن است که در اینجا، سکولاریسم نه به صورت شفاف و حقوقی، بلکه در پوشش شعارها و نمادهای اسلامی اعمال می‌شود؛ امری که از منظر طالبان می‌تواند حتی خطرناک‌تر از الگوی جمهوریت باشد، زیرا به تهی‌سازی درونی گفتمان جهاد و شریعت می‌انجامد.

بر این اساس، در چارچوب مبانی فکری و فقهی امارت اسلامی، حکومت جولانی فاقد شاخص‌های لازم برای مشروعیت دانسته می‌شود و حتی در مقایسه با نظام جمهوریت هم از منظر آن‌ها در مرتبه‌ای نازل‌تر ارزیابی می‌گردد و اگر کسانی از حامیان طالبان، از جولانی حمایت کنند به تناقضی بنیادین در مشروعیت‌سازی جهاد بیست‌ساله طالبان علیه نظام جمهوری اشرف غنی می‌انجامد. از منظر طالبان، پذیرش یا سکوت در برابر حکومتی که شریعت را معلق، و استقلال را فدای رضایت طواغیت کرده و فاقد مشروعیت مردمی است، به منزله مشروعیت‌بخشی به همان مفاهیمی است که پیش‌تر ذیل عنوان «طاغوت» نفی، و با آن مقابله شد. در نتیجه، در چارچوب منطقی اندیشه طالبان، حکومت جولانی نه شریکی ایدئولوژیک، بلکه مصداقی دیگر از حاکمیت غیرمشروع تلقی می‌شود که اتخاذ موضع قاطع در برابر آن، با اصول اعلامی و هویت ایدئولوژیک طالبان سازگارتر است.

منابع

۱. آژانس خبری افغان، afghannews.af، کد خبر ۱۵۲۳۴، ۱۳۹۸/۱۲/۱۲
۲. حقانی، عبد الحکیم (۱۴۴۳). الامارة الاسلامية و نظامها، افغانستان: مكتبة دار العلوم الشرعية، دار البحث.
۳. سايت خبری dw، www.dw.com، ۱۳۹۸/۷/۶
۴. الصمود، ۱۴۳۷ هـ، ش ۱۲۴
۵. الصمود، ۱۴۳۸ هـ، ش ۱۳۸
۶. الصمود، ۱۴۳۹ هـ، ش ۱۵۰
۷. الصمود، ۱۴۴۴ هـ، ش ۱۹۹
۸. الصمود، ۱۴۳۶ هـ، ش ۱۳۶
۹. الصمود، ۱۴۴۱ هـ، ش ۱۷۲
۱۰. الصمود، ۱۴۴۳ هـ، ش ۱۹۱
۱۱. الصمود، ۱۴۴۴ هـ، ش ۲۰۹-۲۱۰
۱۲. قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان
۱۳. المرصد السوري، www.syriahr.com، ۲۶ أغسطس ۲۰۲۵
۱۴. مركز مطالعات راهبردی و بین المللی آمریکا (Center for Strategic and International Studies) (CSIS) - بررسی افراط‌گرایی: هیئت تحریر الشام. ۲۰۱۸. www.csis.org
۱۵. مؤسسه خاورمیانه (۲۰۲۰). «هیئت تحریر الشام و سیاست عمل‌گرایی». www.memri.org
۱۶. مؤسسه فرهنگی پیام آزادگان، ۱۳۹۹/۹/۲۱، کد خبر: ۳، ۸۳۱ www.mfpa.ir
۱۷. یوتیوب، الجزیره، برنامه قابل للجدل، www.youtube.com
18. International Crisis Group (2021). "The Jihadist Factor in Syria's Idlib: A Conversation with Abu Muhammad al-Jolani"
19. <https://www.cfr.org/>
20. <https://www.isna.ir/>
21. <https://www.yjc.ir/>
22. <https://www.tabnak.ir/>
23. <https://tasnimnews.ir/>
24. <https://www.mehrnews.com>
25. X.com

